

<https://pecritique.com/>

نقد اقتصاد سیاسی
پهمن ماه ۱۴۰۲

گستره‌ی سوگ

جودیت باتلر



ترجمه‌ی حمیدرضا یزدانی



Eduardo Kingman grief desconsuelo-1981, trivium art history

مسائلی که بیشتر نیازمند بحث عمومی هستند، و باید به صورت عاجل مورد بحث قرار گیرند، مسائلی‌اند که دشوار می‌توان آن را در چارچوب‌هایی مورد بحث قرار داد که اکنون در دسترس ما است. اگرهم کسی بخواهد مستقیماً سر وقت موضوع مورد نظر برود، با محدودیت‌های چارچوبی روبرو می‌شود که تقریباً آنچه را که می‌خواهد بگوید غیرممکن می‌کند. می‌خواهم درباره‌ی خشونت، خشونت فعلی، تاریخ خشونت و آشکال مختلف آن صحبت کنم. اما اگر کسی بخواهد خشونت را با سند و مدرک اثبات کند، یعنی بمباران و قتل‌های گسترده به دست حماس در اسرائیل را به‌عنوان بخشی از این تاریخ درک کند، ممکن است به «نسبی کردن» یا «زمینه‌سازی» متهم گردد. ما باید این قتل‌ها را محکوم یا تأیید کنیم، معقول است، اما آیا این همه‌ی آن چیزی است که از نظر اخلاقی از ما خواسته می‌شود؟ در واقع، من خشونت حماس را بی‌قیدوشرط محکوم می‌کنم. این قتل‌عامی دهشتناک و نفرت‌انگیز بود. این واکنش ابتدایی من بود، هنوز هم هست، اما واکنش‌های دیگری هم دارم.

مردم در واقع بی‌درنگ می‌خواهند بدانند که شما در کدام «طرف» ایستاده‌اید، و روشن است که تنها پاسخ ممکن به چنین کشتارهایی، محکومیت بی‌چون‌وچرای آنهاست. اما چرا گاهی فکر می‌کنیم که اگر بیرسیم آیا از زبان درست استفاده می‌کنیم یا درک درستی از وضعیت تاریخی داریم، چنین پرسشی مانع محکومیت شدید اخلاقی خواهد بود؟ آیا پرسش از اینکه ما دقیقاً چه چیزی را محکوم می‌کنیم، دامنه‌ی این محکومیت باید چقدر باشد، و چگونه می‌توان تشکل یا تشکیلات سیاسی‌ای را توصیف کرد که مخالف آن هستیم، نسبی کردن است؟ عجیب است اگر بدون اینکه چیزی را درک کنیم یا بدون این‌که آن را به‌خوبی توصیف کنیم با آن مخالفت بورزیم. علی‌الخصوص عجیب است که باور کنیم محکومیت، مستلزم امتناع از درک است، آن هم به‌دلیل ترس از این‌که شناخت فقط می‌تواند کارکرد نسبی کردن داشته باشد یا توانایی ما را برای قضاوت تضعیف کند. اگر اخلاقاً ضروری باشد که محکومیت خود را به جنایاتی تعمیم دهیم که به همان اندازه وحشتناک است و بارها در رسانه‌ها به تصویر کشیده شده‌اند، آن وقت چه؟ محکومیت ما چه زمانی و کجا آغاز و پایان می‌یابد؟ آیا به ارزیابی انتقادی و آگاهانه از وضعیت، که با محکومیت اخلاقی و سیاسی همراه باشد،

نیاز نداریم، آن هم بدون ترس از این که در چشم دیگران آگاه شدن ما را تبدیل خواهد کرد به بازنده‌های اخلاقی همدست در جنایات شیعی؟

کسانی هستند که برای تبریته‌ی حماس از تاریخ خشونت اسراییل در منطقه استفاده می‌کنند، اما آن‌ها از یک چارچوب مخدوش استدلال اخلاقی به منظور رسیدن به این هدف بهره می‌برند. بیا بید شفاف باشیم، خشونت اسراییل علیه فلسطینیان بسیار زیاد است: بمب‌گذاری بی‌وقفه، کشتن مردم در هر سنی در خانه‌ها و خیابان‌ها، شکنجه در زندان‌ها، به‌کارگیری شیوه‌های منجر به قحطی و گرسنگی در غزه و سلب مالکیت از خانه‌ها. و این خشونت، در آشکال مختلف، علیه مردمی اعمال می‌شود که در معرض قوانین آپارتاید، حکومت استعماری و بی‌تابیتی هستند. اما، وقتی کمیته‌ی همبستگی فلسطین *هاروارد* بیانیه‌ای صادر کرد و در آن مدعی شد که «رژیم آپارتاید تنها مقصر» حملات مرگبار حماس به اهداف اسراییلی است، اشتباه کرد. تقسیم مسئولیت بدین شکل اشتباه است و هیچ‌چیز نباید حماس را از مسئولیتِ قتل‌های وحشتناکی که مرتکب شده، تبرئه کند. در عین حال، این گروه و اعضای آن مستحق قرار گرفتن در فهرست سیاه یا تهدیدشدن نیستند. قطعاً آنها حق دارند به تاریخ خشونت در منطقه اشاره کنند: «از تصرفات سازمان‌یافته‌ی اراضی تا حملات هوایی روزمره، از بازداشت‌های خودسرانه تا ایست‌های بازرسی نظامی، و از جدایی‌های اجباری خانواده‌ها تا قتل‌های هدفمند، فلسطینیان را مجبور کرده است در وضعیتی مرگ‌آفرین زندگی کنند، چه به آهستگی، چه ناگهانی.»

باید اذعان کرد این توصیفی دقیق است، اما بدان معنا نیست که خشونت حماس همان خشونت اسراییل است با نام دیگری. درست است که باید به فهمی برسیم از این که چرا گروه‌هایی مانند حماس قدرت یافتند، آن هم با در نظر داشتن وعده‌های نقض‌شده‌ی پیمان اسلو و این «وضعیتِ مرگ‌آفرین، چه به آهستگی، چه ناگهانی» که زیست واقعی شمار زیادی از فلسطینی‌های تحت اشغال را توصیف می‌کند، آن هم در شرایط نظارت مداوم و تهدید به حبس قابل‌اجرا بدون روند قانونی، یا تشدید محاصره که ساکنان غزه را از دارو، غذا و آب محروم می‌سازد. اما ما با ارجاع به تاریخچه‌ی حماس توجیهی اخلاقی یا سیاسی برای اقدامات حماس کسب نمی‌کنیم. اگر از ما

خواسته شود که خشونت فلسطینی را تداوم خشونت اسرائیل ببینیم، همان طور که کمیته‌ی همبستگی فلسطین هاروارد از ما می‌خواهد، در این صورت تنها یک منبع قصور اخلاقی وجود دارد، و فلسطینیان حتی اعمال خشونت‌آمیز خودشان را نیز از آن خود نمی‌دانند. این راهی برای تشخیص استقلال کنش فلسطینی نیست. اگر بخواهیم راه‌های دیگری برای کنار گذاشتن حکومت استعماری و توقف دستگیری و شکنجه‌ی خودسرانه در زندان‌های اسرائیل و پایان دادن به محاصره‌ی غزه، جایی که آب و غذا به دست دولت-ملتی جیره‌بندی می‌شود که مرزهایش را کنترل می‌کند، بیابیم، ضروری است میان دو چیز تمایز قائل شویم: یکی رسیدن به درکی از خشونت فراگیر و بی‌امان دولت اسرائیل، و دیگر هر گونه توجیه خشونت. به دیگر سخن، این سؤال که چه دنیایی هنوز برای همه‌ی ساکنان آن منطقه امکان‌پذیر است، به راه‌هایی برای پایان دادن به حکمرانی استعماری شهرک‌نشین بستگی دارد. حماس راه‌حلی وحشتناک و هول‌آور برای این مسئله دارد، اما راه‌حل‌های دیگری هم وجود دارد. اما اگر ما از اشاره به «اشغال» منع شده‌ایم (که این بخشی از منع اندیشیدن در آلمان معاصر Denkerbot است)، و اگر حتی نتوانیم در خصوص این که حکومت نظامی اسرائیل در منطقه‌ی آپارتاید نژادی یا استعماری است، بحثی به‌راه اندازیم، پس هیچ امیدی به فهم گذشته، حال یا آینده نداریم. بسیاری از مردم که این قتل‌عام را از طریق رسانه‌ها می‌بینند احساس ناامیدی عمیقی دارند. اما یکی از دلایل ناامیدی آنها دقیقاً این است که آنها از طریق رسانه‌ها نظاره‌گرند، در حالی که در دنیای مهیج و ناپایدار خشونت اخلاقی ناامیدکننده زندگی می‌کنند. اخلاق سیاسی متفاوت زمان می‌برد، راه و روشی صبورانه و شجاعانه برای یادگیری و نامگذاری زمان می‌برد، تا بتوانیم محکومیت اخلاقی را با بینش اخلاقی همراه کنیم.

من مخالف خشونت‌هایی‌ام که حماس مرتکب شده است و هیچ عذر و بهانه‌ای برای آن پذیرفته نیست. وقتی این حرف را می‌زنم، موضع اخلاقی و سیاسی مشخصی را روشن می‌کنم. وقتی درباره‌ی آن چیزی تأمل می‌کنم که چنین محکوم‌کردنی پیش‌فرض و متضمن آن است، تردیدی ندارم. هر کسی که در این محکومیت به من ملحق می‌شود ممکن است بخواهد بپرسد آیا محکومیت اخلاقی باید بر پایه‌ی فهم درستی از آن چه مورد مخالفت است باشد. ممکن است کسی بگوید نه، من نیاز به

دانستن چیزی در مورد فلسطین یا حماس ندارم تا بدانم کاری که آن‌ها کرده‌اند غلط است و آن را محکوم کنم. و اگر کسی به همین جا بسنده کند، آن هم با تکیه بر بازنمایی‌های رسانه‌ای معاصر، بدون پرسش از درست و مفید بودن آن‌ها، اعم از این که بگذارند تاریخ‌ها گفته شوند یا خیر، در این صورت او ناآگاهی خاصی را پذیرفته و به همان چارچوب ارائه شده اعتماد می‌کند. هر چه باشد، همه گرفتاری‌هایی داریم و همه‌ی ما نمی‌توانیم تاریخ‌دان یا جامعه‌شناس باشیم. و این راهی ممکن برای فکر کردن و زندگی کردن است، و افراد با حسن‌نیت به این روش زندگی می‌کنند. اما به چه قیمتی؟

اگر اخلاقیات و سیاست ما با عمل محکوم کردن تمام نشود، چه؟ اگر مصرانه بپرسیم چه شکلی از زندگی منطقه را از چنین خشونت‌ی رها می‌کند، چه؟ اگر علاوه بر محکوم کردن جنایات بی‌رحمانه، بخواهیم آینده‌ای را بسازیم که در آن خشونت‌های این‌چنینی پایان یابد، چه؟ این خواستی هنجارین است که از محکومیت لحظه‌ای فراتر می‌رود. برای رسیدن به این خواسته، ما باید تاریخ این وضعیت را بدانیم، رشد حماس به‌عنوان یک گروه ستیزه‌جو در لحظه‌ی نابودی پس از اسلو برای افرادی که در غزه وعده‌های حکومت خودگردان هرگز محقق نشد؛ تشکیل گروه‌های دیگر فلسطینی با تاکتیک‌ها و اهداف دیگر؛ و تاریخ مردم فلسطین و آرزوهایشان برای آزادی و حق تعیین سرنوشت سیاسی، برای رهایی از حکومت استعماری و خشونت‌های نظامی سرطانی و فراگیر. در این صورت ممکن است بخشی از مبارزه برای فلسطین آزاد باشیم که در آن حماس منحل گردد، یا گروه‌هایی با خواست‌هایی خشونت‌پرهیز برای همزیستی جایگزین شود.

برای کسانی که موضع اخلاقی‌شان به محکوم کردن محدود می‌شود، درک موقعیت هدف نیست. خشم اخلاقی این چنینی مسلماً ضد خردگرایی و نوعی اکنون‌گرایی است. اما خشم می‌تواند سائقی برای رجوع فرد به کتب تاریخ باشد تا بفهمد چگونه رویدادهای مانند این می‌تواند رخ دهد و آیا شرایط ممکن است به گونه‌ای تغییر کند که آینده‌ای خشونت‌آمیز به کل ناممکن باشد. نباید این گونه باشد که «زمینه‌سازی» به‌عنوان یک فعالیت اخلاقاً مسأله‌ساز در نظر گرفته شود، حتی اگر آشکالی از زمینه‌سازی وجود

داشته باشد که می‌توان از آن‌ها برای سرزنش یا تبرئه کردن استفاده کرد. آیا می‌توانیم بین این دو شکل زمینه‌سازی تمایز قائل شویم؟ فقط به این دلیل که برخی فکر می‌کنند زمینه‌سازی خشونتِ شنیعِ خشونت را دفع می‌کند، یا بدتر، خشونت را عقلانی‌سازی می‌کند، به این معنی نیست که ما باید تسلیم این ادعا شویم که همه‌ی صورت‌های زمینه‌سازی به این طریق به لحاظ اخلاقی نسبی‌کننده هستند. زمانی که کمیته‌ی همبستگی فلسطین هاروارد مدعی می‌شود که «رژیم آپارتاید تنها مقصر» حملات مرگبار حماس است، نسخه‌ای غیر قابل‌قبول از پاسخ‌گویی اخلاقی را پذیرفته است. به نظر می‌رسد برای درک این‌که رویدادی چگونه رخ می‌دهد، یا چه معنایی دارد، باید اندکی تاریخ بیاموزیم. این یعنی که ما باید چشم‌اندازمان را به فراتر از لحظه‌ی دهشتناک کنونی، بدون این‌که وحشتِ آن را انکار کنیم، گسترش دهیم و همزمان امتناع کنیم از این‌که این وحشت بازنمای تمام وحشتی باشد که بازنمایی می‌شود، شناسایی می‌شود و با آن مخالفت می‌شود. رسانه‌های معاصر، در اکثر موارد، جزئیات وحشت‌هایی را که مردم فلسطین دهه‌ها در قالب بمب‌گذاری، حملات خودسرانه، دستگیری و کشتار تجربه کرده‌اند بیان نمی‌کنند. اگر برای رسانه‌ها وحشت‌های حملات حماس اهمیت اخلاقی بیشتری نسبت به وحشت‌های هفتاد سال گذشته دارد، پس واکنش اخلاقی به این واقعه تحت‌الشعاعِ فهمیدن بی‌عدالتی‌های مفرطی قرار می‌گیرد که فلسطین اشغالی و فلسطینیانی که به‌زور آواره شده‌اند متحمل شده‌اند و همچنین تحت‌الشعاعِ فاجعه‌ی انسانی و تلفات جانی‌ای قرار می‌گیرد که اکنون در غزه در حال رخ دادن است.

بسیاری از مردم به‌درستی می‌ترسند که هرگونه زمینه‌سازی برای اقداماتِ خشونت‌آمیز حماس به‌منظور تبرئه‌ی حماس یا دور کردن توجه‌ها از وحشت کاری که آن‌ها کردند مورد استفاده قرار گیرد. اما اگر خود این وحشت ما را به سمت زمینه‌سازی سوق دهد چه؟ این وحشت از کجا آغاز و به کجا ختم می‌شود؟ زمانی که مطبوعات درباره‌ی «جنگ» حماس و اسرائیل صحبت می‌کند، چارچوبی برای فهم وضعیت ارائه می‌دهد. در واقع، مطبوعات پیشاپیش وضعیت را درک کرده است. اگر غزه منطقه‌ی اشغالی یا «زندانی روباز» تلقی گردد، تفسیر دیگری ارائه می‌شود. این به نظر یک توصیف است، اما زبان هر آن چیزی را که می‌توانیم بگوییم، توانایی چگونه توصیف

کردنمان و آن چیزی که می‌توان شناخت را محدود یا ساده‌سازی می‌کند. بله، زبان می‌تواند توصیف کند، اما تنها در صورتی قدرت انجام این کار را به‌دست می‌آورد که با محدودیت‌های تحمیل‌شده بر آنچه گفتنی است مطابقت داشته باشد. اگر تصمیم ما این باشد که نیازی نداریم بدانیم در کرانه‌ی باختری و نوار غزه در سال جاری یا در طول سال‌های اشغال چند کودک و نوجوان فلسطینی کشته شده است، یعنی این اطلاعات برای دانستن یا ارزیابی حملات به اسرائیل و کشتار اسرائیلی‌ها مهم نیست، پس تصمیم گرفته‌ایم که نمی‌خواهیم تاریخ خشونت، سوگ و خشم را آن‌گونه که فلسطینیان زیسته‌اند، بدانیم. ما فقط می‌خواهیم تاریخ خشونت، سوگ و خشمی را که اسرائیلی‌ها زیسته‌اند بدانیم. یک دوست اسرائیلی که خود را «ضد صهیونیست» می‌خواند، در فضای مجازی می‌نویسد که برای خانواده و دوستان می‌ترسد، و کسانی را از دست داده است. ما باید با او همدردی کنیم کاری که مطمئناً من می‌کنم. این امر بی‌چون‌وچرا دهشتناک است. ولی، آیا هیچ لحظه‌ای وجود ندارد که تجربه‌ی او از وحشت و از دست دادنِ دوستان و خانواده‌اش همانند تجربه‌ای باشد که یک فلسطینی در طرف مقابل، پس از سال‌ها بمباران، زندانی شدن و خشونت نظامی از سر می‌گذراند؟ همچنین من فردی یهودی هستم که در پی جنایاتی که علیه افرادی مانند من انجام شده، با ترومای بین نسلی زندگی می‌کنم. اما چنین جنایاتی علیه افرادی هم که مانند من نیستند رخ داده است. من مجبور نیستم با این چهره یا آن نام همذات‌پنداری کنم تا بر قساوتی که می‌بینم نامی بگذارم. یا دست‌کم، تلاش کنم که چنین نکنم.

اما در نهایت، مشکل فقط ناکامی در همدلی نیست. زیرا همدلی عمدتاً در چارچوبی شکل می‌گیرد که امکان یکی‌پنداری یا ترجمانی بین تجربه‌ی دیگری و من را فراهم می‌کند. و اگر این چارچوب غالباً برخی از زندگی‌ها را سوگ‌پذیرتر از زندگی‌های دیگران بداند، نتیجه‌اش مجموعه‌ای از تلفات وحشتناک‌تر و خسارات جانی است. این پرسش که چه زندگی‌هایی ارزش سوگ دارند، بخش جدایی‌ناپذیر از این پرسش است که زندگی چه کسانی بهای ارزش‌گذاری دارد. و این‌جا نژادپرستی به شکلی تعیین‌کننده ورود می‌کند. اگر همان‌طور که وزیر دفاع اسرائیل اصرار دارد، فلسطینیان «حیوان» هستند، و اگر همان‌طور که بایدن می‌گوید اکنون اسرائیلی‌ها نماینده‌ی «مردم یهود»

هستند (فروریختن دیاسپورای یهود به داخل اسرائیل، همان‌طور که مرتجعین می‌خواهند)، پس تنها مردم قابل‌سوگ در صحنه، تنها کسانی که واجد شرایط سوگواری معرفی می‌شوند، اسرائیلی‌ها هستند، زیرا اکنون «جنگ» بین یهودیان و حیواناتی که یهودیان به دنبال کشتن آن‌ها هستند روی صحنه رفته است. مطمئناً این نخستین بار نیست که گروهی از مردم که به دنبال آزادی از زنجیرهای استعماری هستند، توسط استعمارگر به‌عنوان حیوان قلمداد شده‌اند. آیا اسرائیلی‌ها هم وقتی می‌کشند، «حیوان» هستند؟ این چارچوب نژادپرستانه‌ی خشونتِ معاصر بازگوکننده‌ی تقابلِ استعماری میان «تمدنان» و «حیواناتی» است که به‌منظور حفظ «تمدن» باید هدایت یا نابود شوند. اگر در مسیر اعلام موضع مخالفت اخلاقی خود این چارچوب را اتخاذ کنیم، خود را درگیر شکلی از نژادپرستی می‌کنیم که فراتر از بیان ساختار زندگی روزمره در فلسطین است. و بی‌تردید برای آن جیرانی ریشه‌ای لازم است.

اگر فکر کنیم که محکومیت اخلاقی باید کنشی واضح و وقت‌شناسانه و بدون ارجاع به هیچ زمینه یا دانشی باشد، ناگزیر شرایطی را می‌پذیریم که در آن محکومیت صورت می‌گیرد، مرحله‌ای که بدیل‌ها در آن ابداع می‌شوند. در این زمینه‌ی اخیرتر، پذیرش آن شرایط به معنای به اختصار تکرار کردن اشکالی از نژادپرستی استعماری است که به‌عنوان بخشی از مشکل ساختاری باید حل شود و به‌عنوان نوعی بی‌عدالتی پایدار باید بر آن غلبه کرد. بنابراین، ما نمی‌توانیم به‌نام یقین اخلاقی از تاریخ بی‌عدالتی چشم‌پوشی کنیم، زیرا خطر بی‌عدالتی بیشتر را در پی دارد و ما را به نقطه‌ای می‌رساند که یقین‌مان متزلزل خواهد شد. چرا نمی‌توانیم اعمال اخلاقاً شنیع را بدون وانهادنِ قدرتِ تفکر، دانستن و قضاوت محکوم کنیم؟ مطمئناً می‌توانیم و باید هر دو را انجام دهیم.

اعمال خشونت‌آمیزی که در رسانه‌ها شاهد آن هستیم وحشتناک است و در این لحظه‌ی افزایش توجه رسانه‌ها، خشونتی که می‌بینیم تنها خشونتی است که می‌شناسیم. تکرار می‌کنم: ما حق داریم که این خشونت را محکوم کنیم و وحشت خود را ابراز کنیم. چند روزی است که از ناحیه‌ی شکم بیمار هستیم. همه‌ی کسانی که می‌شناسم در ترس از این‌که ماشین نظامی اسرائیل در آینده چه خواهد کرد، زندگی می‌کنند. آیا خطابه‌ی نسل‌کشی نتانیاهو در مورد کشتارِ دسته‌جمعی فلسطینیان محقق خواهد شد؟ از خود می‌پرسم آیا می‌توانیم برای جان‌های ازدست‌رفته در تل‌آویو و

همچنین برای جان‌هایی که در غزه از دست رفته‌اند، سوگواری کنیم، آن هم بدون این‌که در بحث‌هایی درباره‌ی نسبی‌گرایی و هم‌ارزی گرفتار شویم؟ شاید گستره‌ی وسیع‌تر سوگ در خدمت یک آرمان بنیادی‌تر برابری باشد، آرمانی که سوگ‌پذیری برابر زندگی‌ها را تصدیق می‌کند و خشمی را برمی‌انگیزاند ناشی از این‌که این زندگی‌ها نباید از دست می‌رفتند، که این مردگان سزاوار زندگی طولانی‌تر بودند، که سزاوار بودند که زندگی‌هایشان به‌طور برابر ارج نهاده شود. چگونه می‌توانیم حتی آینده‌ای را تصور که در آن زندگی‌ها برابر هستند، آن هم بی آن‌که بدانیم نیروهای اسراییلی و شهرک‌نشینان از سال ۲۰۰۸ تاکنون نزدیک به ۳۸۰۰ فلسطینی غیرنظامی را در کرانه‌ی باختری و غزه کشته‌اند، این آمار طبق گزارش دفتر هماهنگی امور بشردوستانه‌ی سازمان ملل متحد است، و این پیش از آغاز اقدامات کنونی بوده است. کجاست سوگواری جهانیان برای آن‌ها؟ از زمان آغاز اقدامات نظامی «انتقام» اسراییل علیه حماس صدها کودک فلسطینی جان خود را از دست داده‌اند و بسیاری دیگر نیز در روزها و هفته‌های آتی جان خود را از دست خواهند داد.

حتماً نباید مواضع اخلاقی ما تهدید شود که کمی وقت بگذاریم تا درباره‌ی تاریخ خشونت استعماری بیاموزیم و زبان، روایت‌ها و چارچوب‌هایی را بررسی کنیم که اکنون آن چه را در این منطقه می‌گذرد گزارش می‌کند، توضیح می‌دهد، و پیشاپیش تفسیر می‌کند. این نوع دانش حیاتی است، اما نه به‌منظور توجیه خشونت موجود یا صدور مجوز برای خشونت بیشتر. هدف چنین دانشی رسیدن به درکی درست‌تر از وضعیتی است که چارچوب بدون مناقشه‌ی کنونی فقط می‌تواند همان را فراهم سازد. در واقع، ممکن است مواضع اخلاقی مخالف بیشتری نیز وجود داشته باشد که باید به مواضعی که قبلاً پذیرفته‌ایم اضافه کنیم، از جمله مخالفت با خشونت نظامی و پلیسی که زندگی فلسطینیان در منطقه را به‌کلی در بر گرفته است، دوری کردن از سلب حق سوگواری، شناختن و بیان کردن خشم و همبستگی آن‌ها، و یافتن راه خودشان به سوی آینده‌ای آزاد.

شخصاً از سیاست خشونت‌پرهیز دفاع می‌کنم، با علم به این‌که این نوع سیاست نمی‌تواند به‌عنوان یک اصل مطلق در همه‌ی موقعیت‌ها اعمال شود. من معتقدم که

مبارزات آزادی‌بخش که خشونت‌پرهیزی را به‌کار می‌برند به خلق جهانی عاری از خشونت کمک می‌کنند، جهانی که همگی می‌خواهیم در آن زندگی کنیم. من صراحتاً خشونت را محکوم می‌کنم و همزمان، مانند خیلی‌های دیگر، می‌خواهم بخشی از تخیل و مبارزه برای برابری و عدالت راستین در منطقه باشم، بخشی از چیزی که گروه‌هایی مانند حماس را به ناپدید شدن، پایان دادن به اشغالگری مجبور کند و اشکال جدید آزادی سیاسی و عدالت را شکوفا کند. بدون برابری و عدالت، بدون پایان دادن به خشونت دولتی که توسط اسرائیل صورت می‌پذیرد، دولتی که پایه‌های آن بر خشونت گذاشته شد، هیچ آینده‌ای برای صلح راستین قابل تصور نیست البته نه «صلح» به‌عنوان تعبیری جهت‌عادی‌سازی، که به معنی حفظ ساختارهای نابرابری، بی‌حقی و نژادپرستی است. اما چنین آینده‌ای نمی‌تواند بدون این که در نام‌گذاری، توصیف و مخالفت با هر نوع خشونتی، از جمله خشونت اسرائیل در همه اشکال آن، آزاد باشیم و بدون ترس از سانسور، جرم‌انگاری یا متهم شدن بدخواهانه به یهودستیزی، به وجود بیاید. جهانی که من خواهانش هستم، جهانی‌ست که مخالف عادی‌سازی حکومت استعمارپرست و از خودمختاری و آزادی فلسطینیان حمایت می‌کند، جهانی که در واقع عمیق‌ترین آرزوهای همه ساکنان آن سرزمین‌ها برای زندگی مشترک و مسالمت‌آمیز در سایه‌ی آزادی، خشونت‌پرهیزی، برابری و عدالت را تحقق ببخشد. این امید بدون شک برای بسیاری ساده‌اندیشانه، خام و حتی غیرممکن به نظر می‌رسد. با وجود این، بسیاری از ما باید به شدت به آن پایبند باشیم و از این باور که ساختارهایی که اکنون وجود دارند برای همیشه وجود خواهند داشت، دست بشوییم. به همین دلیل به شاعران، رؤیایپردازان و کسانی که می‌دانند چگونه سازماندهی کنند، نیازمندیم.

پیوند با متن انگلیسی:

<https://www.lrb.co.uk/the-paper/v45/n20/judith-butler/the-compass-of-mourning>